

تَنْفِيسُ الْبُحْبُوحِ

ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا
أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ
لَّهُ فِيهَا حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ

پروفیسر گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرنٹل جامع علوم انسانی

این قسمت

از دستخط مرحوم

آیه الله حایری با نگاهی به
دوستی و خلافت اهل بیت (علیهم السلام)؛ در
تفسیر آیه مودت ادامه یافته است.

در این تفسیر - بحث خلافت - از چهار زاویه دلالت ظاهری
آیه مودت، دلالت روایتها، دلالت سرودهای شاعران و نکته‌های
موجود در آیه؛ پی‌گیری شده است.
روضه حضرت ابا عبد الله الحسین (علیه السلام) در آخر این تفسیر است که با
علامت * در پی نوشتها آمده است.

نکته‌ها، مطالبها، فایده‌ها و احتمالهای موجود در آیه

به همراه روایتی از راویان شیعه و سنی در

کتابهای گوناگون و نیز سروده‌هایی

خوش آهنگ و پر معنا، زینت

بخش این تفسیر است.

«آفاق نور»



﴿تَرَى الظَّالِمِينَ مَشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ * ذَالِكَ الَّذِي يَشْتَرِ اللَّهُ عِبَادَةَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾^۱

ترجمه آیه

(ستمکاران را خواهی دید که چگونه از چیزهایی که خودشان فراهم آورده اند، در بیم و هراسند و اینک بر آنان فرود آمده است، ولی آنان که ایمان، آورده و اعمال شایسته انجام داده اند، در باغهای بهشت - که زمینه آن باغها، سبز و خرم و مشتمل بر درختان درهم پیچیده و خرم است -، مسکن داشته و آنچه می خواهند برای آنان آماده است. در حالی که نزد پروردگار - در مقام قرب الهی هستند -، فضیلت و امتیاز بزرگ این است و چیز دیگر نیست * این یک مژده ای است که حق متعال، به بندگان خود، آنانی که ایمان آورده و کردارهای شایسته انجام داده اند، می دهد. بگو: برای این - راهنمایی به این مقام ارجمند که خلاصه آن، دوری از هر گونه ناراحتی، ترس و هراس بوده و در مقام قرب الهی می باشد، در حالی که آنچه مطلوب باشد، آماده است -؛ مزدی جز دوستی در خویشاوندی نمی خواهم و هر کس عمل خوبی را انجام دهد، ما در خوبی آن می افزایشیم. البته خدا آمرزنده و سپاسگذار است).

استدلال به آیه برای خلافت اهل بیت علیهم السلام

مورد بحث ما جمله شریفه ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ می باشد که قسمتی از آیه ۲۳ است و قبل از آن جمله ﴿ذَلِكَ الَّذِي يَشْرَى اللَّهُ عِبَادَةَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ و بعد از آن جمله شریفه ﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا﴾ قرار گرفته است و در این جمله شریفه از چند جهت بحث می کنم :

دلالت ظاهر آیه

ظاهر آیه این گونه است که مردم مسلمان باید پیروی خویشان رحمی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بکنند، که مفاد آن، مفاد حدیث معروف «انی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی. ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا»، [به درستی که من در بین شما دو چیز گرانبها را می گذارم، کتاب خدا و فرزندانم را، تا زمانی که به این دو در آویخته و پیروی کنید، گمراه نخواهید شد. ۲] خواهد بود و این ادعا (انشاء الله تعالی) با بیان چند مطلب روشن می شود.

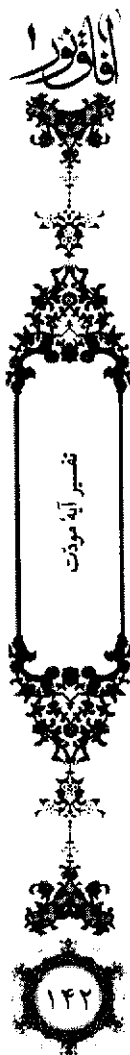
مطلب اول - مطابق لغت معتبر - لسان العرب و المنجد^۳ -، کلمه ﴿قربى﴾، خصوص خویشاوندی رحمی است، بنابراین، احتمال این که مقصود از دوست داشتن، تقرب به خدا باشد، منتفی بوده و با ملاحظه چند جهت دیگر - مطلب -، روشتر می شود:

۱- در قرآن کریم و (علی الظاهر) در سنت و حدیث، معهود نیست که کلمه ﴿قربى﴾ در تقرب به خدا استعمال شده باشد و نسبت به خداوند متعال می گویند: «تقرب قربه ویتخذ - یا - ینفق قربات عندالله الا انها قربة لهم»، بلکه (علی الظاهر) در قرآن کریم بر غیر خویشاوند اطلاق نشده است.

۲- اگر مقصود تقرب به خدا بود، هیچ وجهی نداشت که کلمه ای که دلالت بر حق متعال داشته باشد - با آن که ذکر حق متعال بسیار شیرین و دلربا است -، بی جهت و بدون هیچ قرینه، شاهد و یا عذری آن را بیندازد.

۳- تقرب به خدا اساس همان ایمان و عمل صالح است که مورد راهنمایی پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد و اجر، پس از این راهنمایی و عمل می باشد؛ پس احتمال آن که مقصود، تقرب به خداست - چنانچه در بعضی از تفسیرهای علمای غیر شیعه آمده -، مسلماً خلاف ظاهر، بلکه [خلاف] نص است.

مطلب دوم - مقصود از کلمه ﴿قربى﴾ مسلماً خویشاوندان مردم و مسلمانان نیست،



یعنی: اجر رسالت در این نیست که هر کسی خویشان خود را دوست بدارد، زیرا:
۱- این [دوستی]، احتیاج به سفارش نداشته و نوعاً مردم خویشان خود را تا زمانی که دشمنی فراهم نیامده، دوست دارند.

۲- این [نوع دوستی]، هیچ تناسبی با اجر رسالت ندارد.

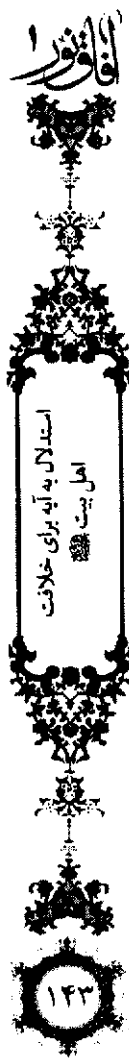
۳- بیشتر خویشان مسلمانان - در آن موقع -، کافران و مشرکان بوده اند و از دوستی آنان نهی شده است: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَائِهِمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ﴾، [مردمی را نخواهی یافت که به خدای و روز واپسین بگردند در حالی که با دشمنان خدا و پیامبرش دوستی کنند و اگر چه آن دشمنان، پدران یا پسران یا برادران و یا خویشاوندانشان باشند] ۴.

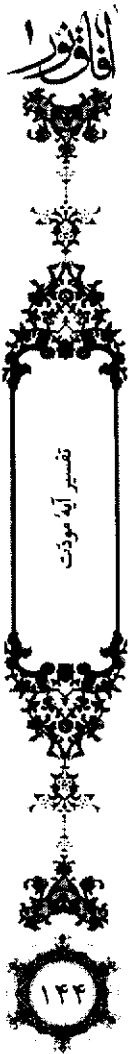
۴- آنچه نسبت به خویشان (فی الجملة) امر شده، مواصلت و کمک است؛ اما این که انسان مرکز دوستی خود را خویشاوند قرار بدهد، مورد امر نیست.

مطلب سوم - مخاطب این خطاب، خود خویشان پیامبر ﷺ نیستند که مقصود چنین باشد: خدا به پیامبر ﷺ دستور می دهد که به خویشان خود بگو: من مزدی از شما نمی خواهم جز این که من را از لحاظ رحمت دوست داشته باشند، چون این احتمال به چند جهت مردود است:

۱- دلیلی بر اختصاص ضمیر جمع به خویشان پیامبر ﷺ وجود ندارد و این ضمیر جمع، مثل دیگر جمعهای است که در قرآن کریم وارد شده، مانند: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾، [بگو - ای پیامبر -؛ اگر خدا را دوست دارید، پس از من پیروی کنید، تا خدا شما را دوست بدارد. ۵] و ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَهْلًا لِمَدْيَنَ﴾، [چگونه ناسپاسی خدا را می کنید؟ در حالی که مردگان بودید، پس شما را زنده کرد. سپس شما را می میراند و سپس شما را زنده می کند. ۶] و بسیاری از دیگر آیه های قرآن.

۲- تصور اجر برای خویشان کافر پیامبر ﷺ نیست، زیرا آنان که بهره نبرده اند، بلکه ﴿وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا خُسْرًا﴾، [و کفر کافران، غیر از زیان چیزی نمی افزاید. ۷] و اما خویشان مؤمن [آن حضرت] مانند: امیرالمؤمنین ﷺ، جعفر و حمزه که آنان خود - قهراً -، پیامبر اکرم ﷺ را (نه فقط از لحاظ رحمت، بلکه از لحاظ این که هادی و راهنمای آنهاست) دوست داشتند.





۳- دوستی کافران از لحاظ رحمت برای پیامبر اکرم ﷺ - که مأمور به دشمنی با آنهاست - چه اثری دارد و فقط مناسب است که بفرماید: من توقعی از شما خویشانم ندارم، جز این که به واسطه رحمت با من معارضه نکنید و کاری به کار من نداشته باشید و اما دوستی خویشان مؤمن پیامبر ﷺ از لحاظ رحمت حاصل است، بلکه آن حضرت را بالاتر از رحمت، دوست دارند و از آنان توقعی بیشتر از دوستی دارد.

۴- گفتن این که توقعی از شما ارحام ندارم - جز حفظ رحمت -، با مقام پیامبری و آیه شریفه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» ، [و خویشاوندان، نزدیکت را بترسان.] ۸ منافات دارد، زیرا پیامبر اکرم ﷺ بسیار توقع دارد که آنان مسلمان، موحد و خداپرست بوده و بت را نپرستند. پس ثابت شد که مقصود، دوستی خویشان پیامبر ﷺ است.

مطلب چهارم - دلالت آیه بر وجوب اطاعت از تمامی دوازده امام است که همگی نوادگان پیامبر اکرم ﷺ هستند، غیر از امیرالمؤمنین ﷺ که برادر، پسر عمو، وصی و در حکم فرزند آن بزرگوار می باشد و این دلالت را از چند راه می شود بیان کرد که هیچ کدام مربوط به اخبار نیست و از خود آیه، به همراه آیات دیگر استفاده می شود.

۱- دوستی در نظر عرف به منظور ترتیب اثر دوستی است، دوستی خالی که فقط در قلب بوده و هیچ ظهور و بروزی نداشته باشد، مطلوب نیست، مثل این که بگویند: شما با خویشان، یا همسایگان خود محبت داشته باش که در این گونه موارد - هیچ کس -، حس نمی کند که مقصود یک امر قلبی بدون اثر است. پس اثری جز این که انسان اطاعت آنها را بکند، نیست و اطاعت کسی (بالضروره) از خویشان پیامبر ﷺ جز اطاعت همه دوازده امام ﷺ واجب نیست.

۲- اگر به آیه شریفه ثابت شد که دوستی خویشاوندان رسول ﷺ واجب است - چون اجر رسالت است -، باید خویشان آن حضرت، معصوم از خطا و گناه باشند، زیرا بر اساس عقل، دوستی گناهکار، یا کسی که اشتباهی ستم کرده و مال یا آبروی کسی را می برد، ابداً واجب نیست. اگر گفته شود: تخصیص خویشان معصومان، تخصیص اکثر است، در جواب می گوئیم: در مجتمعی که بیشتر آن خویشان حضرت رسول ﷺ از قریش و طایفه های مختلف آن و غیر آنها بودند؛ وقتی خویشاوندی گفته شود، مقصود خویشان نزدیک پیامبرند که اولاد فاطمه زهرا ﷺ می باشند و اطلاق بر دوازده امام ﷺ، مثل اطلاق بنی عباس است بر خصوص کسانی که متصدی منصب خلافت

بودند و مقصود آنهایی اند که در بین مردم، مشهور به راهنمایی و تصدای هدایت می باشند.

۳- اگر دوستی فرزندان خاص پیامبر ﷺ، مانند: امام حسن و امام حسین ﷺ واجب شد، آنها قطعاً ادعای خلافت الهی را بی جهت نمی کنند، پس همین که ادعای این مقام را کردند، دلیل بر این است که در ادعای خود راست می گویند و گرنه (نعوذ بالله) اگر دروغ بگویند، از ستمکارترین مردم می باشند، چون خدا در قرآن می فرماید: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾، [و چه کسی ستمکارتر از آئی است که به خداوند دروغ بسته .] ۹ و دوستی ستمگر، بنابر عقل واجب نیست.

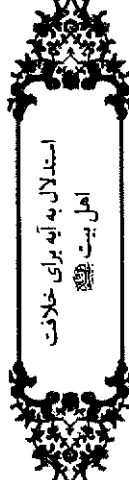
۴- ملاحظه آیات دیگری است که راجع به اجر رسالت وارد شده، مانند: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾، [بگو- ای پیامبر؛ برای این پیامبری- مزدی از شما نمی خواهم و از وادار کنندگان نیستم .] ۱۰؛ ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾، [بگو- ای پیامبر؛ در مقابل این رسالت- مزدی از شما نمی خواهم، مگر کسی که بخواهد راه پروردگارش را فرا گیرد .] ۱۱ و ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾، [بگو- ای پیامبر؛ - هر مزدی از شما خواستم پس برای شما باد، مزد من نیست مگر بر خداوند و او بر همه چیز گواه است .] ۱۲ که از مجموع آیات وارد شده در این زمینه چند چیز استفاده می شود:

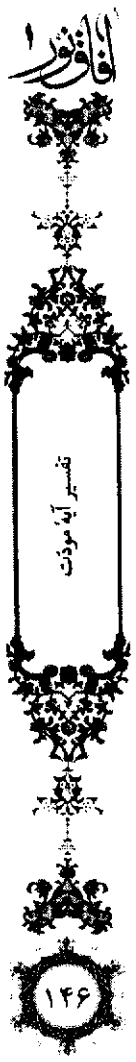
اول- اجر رسالت، دوستی در خویشاوندی پیامبر ﷺ است .

دوم- این اجر را پیامبر اکرم ﷺ تحمیل نمی کرد .

سوم- اجر مذکور، دارای نفعی است که به خود مسلمانان می رسد .

چهارم- اجر مذکور در عین این که دوستی خویشاوند پیامبر ﷺ است، راهی به سوی خدا بوده و بشر را به طرف معارف و رضای او می برد و این منطبق نمی شود، مگر بر امامت دوازده امام ﷺ که «فانهم السبيل الاعظم والصرراط الاقوم» ۱۳ و از این میان، انسان به یاد این آیه های قرآن می افتد: ﴿وَيَوْمَ يُعْضِ الضَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا﴾ یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلاً * لقد أضلنی عن الذکر بعد إذ جئنی وکان الشیطان للإنسان خذولاً *، [و روزی که ستمگر دو دستش را به دندان می گزد، می گوید: ای کاش راه رسول خدا را پیش می گرفتم * ای وای بر من، کاش فلان کس را دوست نمی گرفتم * هر آینه بعد از این که با من آمد، مرا از این پند- قرآن- گمراه کرد و شیطان





آدمی را فرو گذارنده و خوار کننده است. [۱۴] چون معنای ظاهری کلمه ﴿مع الرسول﴾ این است که ستمگر، تاسف می خورد که چرا با ایمان به حضرت رسول ﷺ راهی را به سوی خدا - به همراه ایمان به آن وجود مبارک - انتخاب نکردم؟ و همچنین نص آیه شریفه ﴿لقد أضلني عن الذكر بعد إذ جئني﴾ که تصریح به گمراهی پس از مسلمانی دارد. پس این راه به سوی خدا، غیر از ایمان به خدا و رسول ﷺ است که اگر به همراه هم نباشند، موجب گمراهی خواهد شد. همچنین شاید معنای آیه شریفه ﴿إن في ذلك لآيات للمتوسمين﴾ و ﴿إنها لبسيلة مقيم﴾ ۱۵ این باشد: (در این پیشامدهای غیر عادی، نشانه هایی برای هوشمندان و نشانداران می باشد که از آنها بهره مند می شوند* و این نشانه ها در یک راه پاینده، جریان دارند). به عبارت دیگر، همیشه یک راهی بین خدا و خلقتش وجود دارد که این راه، مسیر آیات الهی برای بهره بردن، یا الحاد به آن آیات است که به دست آنان، یا به کمک آن راه الهی در جریان می باشد.

دلالت روایتها

در رابطه با روایتهایی که راجع به این جمله شریفه آمده به پنج خبر اشاره می شود:
۱- از ابن عباس نقل شده است:

«انه لما نزل ﴿قل لا أسألكم عليه أجراً إلا المودة في القربى﴾ قالوا يا رسول الله من قرابتك الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: علي و فاطمة و ابناهما»، [همانا وقتی آیه ﴿قل لا أسألكم عليه أجراً إلا المودة في القربى﴾ نازل شد، گفتند: ای پیامبر خدا؛ نزدیکان شما که دوستی آنها بر ما واجب است، کیانند؟ پیامبر ﷺ فرمود: علی، فاطمه و دوپسرشان].
این خبر در کتاب «دلائل الصدق»^{۱۶} از راههای گوناگون - که چهارتای آن را آورده - و از ده کتاب به قرار زیر نقل گردیده که همگی به ابن عباس می رسند:

- ۱- احمد بن حنبل در مسند ۲ - ثعلبی در تفسیرش ۳ - زمخشری در تفسیرش
- ۴ - سیوطی در الدر المنثور ۵ - قاضی کلان در ینابیع المودة ۶ - حاکم در المناقب
- ۷ - واحدی در الوسيط ۸ - ابن نعیم در حلیة الاولیاء ۹ - حموی در فرائد السیمطين ۱۰ - ابن حجر در الصواعق المخرقة.

۲- حدیث عبدالملک زراد است که از طاووس و از ابن عباس نقل کرده:

«انه فی قریب آل محمد» و حاکم [نیشابوری] گفته: «بخاری و مسلم هر دو بر این حدیث اتفاق دارند»^{۱۷}.

۳- حدیث ابی الشیخ و غیره است :

«عن علی علیه السلام فینا آل حم آیه لا یحفظ مودتنا إلا کل مؤمن ، ثم قرء ﴿قل لا أسألكم علیه أجرأ إلا المودة فی القربی﴾ ، [از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که درباره ما (آل حم) آیه ای است که بر اساس آن دوستداری ما فقط به وسیله مؤمنان است و سپس آیه ﴿قل لا أسألكم...﴾ را خواند].

این حدیث را صاحب کتاب «دلائل الصدق»^{۱۸} از کتاب «الصواعق المحرقة»^{۱۹} نقل کرده است .

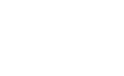
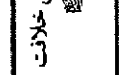
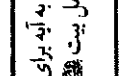
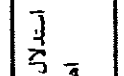
۴- در کتاب «الصواعق المحرقة»^{۲۰} روایتی را از بزاز و طبرانی از راههایی - که بعضی از آنها نیکوست - نقل می کند که امام حسن علیه السلام در ضمن خطبه ای فرمود :

«وانا من اهل بیت افترض الله (عز وجل) مودتهم وموالاتهم فی ما انزل علی محمد صلی الله علیه و آله ﴿قل لا أسألكم علیه أجرأ إلا المودة فی القربی﴾ ، [و من از خاندانی هستیم که خداوند دوستی و پیروی از آنها را در آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله فرود آمده، واجب کرده که آیه ﴿قل لا أسألكم...﴾ است].

۵- در همان کتاب «دلائل الصدق»^{۲۱} نیز از کتاب «الصواعق المحرقة»^{۲۲} از ثعلبی و بغوی، از ابن عباس نقل شده :

«موقعی که آیه شریفه ﴿قل لا أسألكم علیه أجرأ إلا المودة فی القربی﴾ نازل شد، بعضی نزد خود گفتند : پیامبر صلی الله علیه و آله نظری ندارد جز این که ما را وادار کند که پس از آن به خویشان او بپیوندیم . جبرئیل خبر به ایشان داد که مردم شما را متهم کرده اند . لذا آیه - ای که پس از آن در قرآن کریم آمده - نازل گردید که : ﴿أم یقولون افتری علی الله کذباً فإن یشا الله یختم علی قلبک ویمح الله الباطل ویحق الحق بکلماته إنه علیم بذات الصدور﴾ ، [یا می گویند : - پیامبر - به خدا نسبت دروغ داده است ، پس اگر خدا بخواهد ، مهر بر دل تو خواهد زد و خداوند نادرستی و ناراستی را از بین برده و راستی و درستی را با سخنان و حرفهایش به پاداشته و استوار می سازد . همانا او به آنچه در سینه هاست داناست]^{۲۳} . همان مردمی که چنین اندیشه باطلی کرده بودند ، خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده و گفتند : تو راستگو هستی . آنگاه حق متعال ، آیه قبل از این آیه را نازل فرمود که : ﴿وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفو عن السیئات ویعلم ما تفعلون﴾ ، [و او آنجانی است که توبه بندگان را می پذیرد و از گناهان می گذرد و به آنچه انجام می دهد آگاهی دارد]^{۲۴} .

الفائز



استدلال به آیه برای خلافت
اهل بیت علیهم السلام

بنابراین، ممکن است از آیه ۲۲ - که در قبل آمد - تا آیه ۲۶ این سوره که اول آن «وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» است، مربوط به همین فرمان خداوند متعال در جمله «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» باشد.

جمع بندی روایتها

از کتاب «دلائل الصدق»^{۲۵} و کتاب «الكلمة الغراء في تفصيل الزهراء» استفاده می شود: در کتابهای اهل سنت - جمعاً - هفت روایت درباره آیه دوستی اهل بیت وجود دارد که توسط ۲۷ نفر، در دوازده کتاب^{۲۶} به قرار زیر آمده است:

الف - راویان

- ۱- احمد بن حنبل ۲- ثعلبی ۳- بخاری ۴- مسلم ۵- سیوطی ۶- ابن منذر ۷- ابن ابی حاکم ۸- طبرانی ۹- ابن مردویه ۱۰- حاکم ۱۱- واحدی ۱۲- ابی نعیم ۱۳- حموسی ۱۴- ابن حجر ۱۵- طاووس ۱۶- ابن جریرة ۱۷- ابی دیلم ۱۸- بغوی ۱۹- زمخشری ۲۰- قاضی کلان ۲۱- مغریزی ۲۲- ابی امامه باهلی ۲۳- سعید بن جبیر ۲۴- ابن عباس ۲۵- ابوالشیخ ۲۶- بزاز ۲۷- عبدالملک بن میسره.

ب - کتابهایی که روایتهای مذکور در آن ذکر شده است

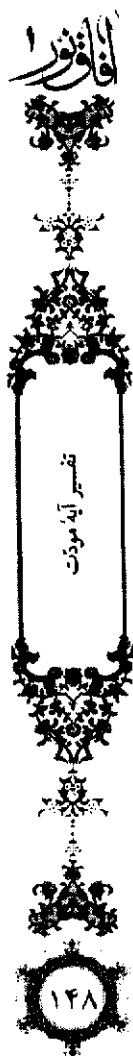
- ۱- مسند احمد بن حنبل ۲۷ ۲- تفسیر ثعلبی ۳۲۸ ۳- کشاف ۴۲۹ ۴- الدر المنثور ۳۰ ۵- ینابیع المودة ۳۱ ۶- مناقب حاکم ۷۳۲ ۷- الوسیط ۳۳ ۸- حلیة الأولیاء ۳۴ ۹- فرائد السمطین ۳۵ ۱۰- الصواعق المحرقة ۳۶ ۱۱- المستدرک للحاکم ۱۲۳۷ ۱۲- الشرف المؤید.

اشعار درباره این موضوع

چند نفر در این باره شعرهایی به قرار زیر سروده اند^{۳۸} - البته موضوع دوستی و عشق است - و باید شاعران در این باره سهم مهمی داشته باشند:

- امام شافعی:

یا اهل بیت رسول الله حکیم فرض من الله فی القرآن انزله



- ابن عربی :

فما طلب المبعوث اجراً على الهدى بتبليغه الا المودة في القربى

- کمیت :

وجدنا لكم في آل هم آية تأولها بنا تقى ومعرب

- نبهانی :

لم يسأل جدكم على الدين اجراً غير وذا القربى ونعم الاجار

خداوند متعال را شکر می کنیم که هم از خود آیه ها و هم از روایتها - حقیقت -، روشن گردید و این روایتهایی که آمد، همگی از طریق اهل سنت بود و اگر روایتهای شیعیان را به آن اضافه کنیم، خیلی بیش از اینها می شود.

خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران^{۳۹}

واقعا بالاترین سعادت، تشخیص مذهب حق است، همان مذهبی که خداوند متعال برای بندگان خود معین فرموده است: ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً﴾، [رنگ خدا - یی داریم - و رنگ چه کسی بهتر از - ایمان به - خداست؟] ^{۴۰} که ما هر چه شکر کنیم، مسلماً حق آن را ادا نکرده ایم.

افسوس که عده ای از علمای اهل سنت، توجیه ها و تاویل های ناشایسته ای از این موضوع کرده اند که خلاصه آن سه تا است: ۱- مقصود از مودت، تقرب به خداست. ۲- مقصود از این موضوع اجر رسالت پیامبر ﷺ، این است که مثلاً: هر کس اولاد خودش را دوست داشته باشد. ۳- مقصود این است که پیامبر ﷺ فقط به خویشان کافر خود - از لحاظ رحمت - می گوید: مرا به خیر تو امید نیست، شرّ مرسان.

همه این توجیه ها، خود به خود پیداست که بسیار دور از کلام معمولی است، چه رسد به قرآن که تحدی فرموده و فصاحت آن باید معجزه باشد و همه این برداشتها از چند جهت جواب داده شد^{۴۱} و خود به خود پیداست و چندان احتیاج به جواب ندارد، مثلاً: برای ردّ اولی، اضافه بر جوابهای قبلی، کافی است که گفته شود: حتی یک مورد در قرآن، یا در حدیث - سنی یا شیعی - و یا در عبارتهای عربی مسیحی نیست که برای ترغیب نزدیک شدن به خدا، از «مودت فی القربی» استفاده شده باشد، زیرا هم قریبی بی تناسب است - چون به معنای خویشاوندی رحمی است - وهم مودت معنا ندارد - چون مقصود

الفائز

استدلال به آیه برای خلاصت

خود تقرب است- و وجهی برای مودت نیست .

حال ما [عالمان شیعی] نیز تاسف دارد، زیرا اگر از مذهب حق، بهره‌برداری درست نکنیم و عوض این که خود متحلی به حلیه تقوی [آراسته به زیور پرهیزگاری] بوده و مردمان را به راه راست هدایت کنیم، چنین نباشیم و طریق راهنمایی را درست نیماییم و حتی یک کلمه دروغ گفتن، آنهم به خدا و رسول و امامان علیهم‌السلام و یا مشکوک را بطور حتمی نسبت دادن - که همگی -، انحراف از راه راست است و بلکه باید در عمل، همان راهی را که خدا معین فرموده و به واسطه پیامبر اکرم و ائمه اهل بیت ایشان (صلوات الله و سلامه علیهم) رسیده است، بدون هیچ گونه انحرافی برویم. نه قصور و نه غلو که هر دو انحراف است.

حال آنان تاسف دارد (چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند ۴۲) و مطالبی برای توجیه آیه گفتند که واضح البطلان است و حق خویشان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اجر رسالت را پامال کردند و این همه ظلم و ستم به یگانه دختر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روا داشتند.

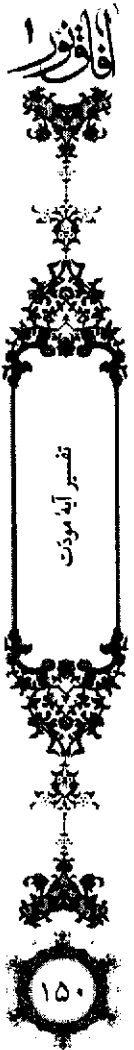
داستان حضرت زهرا علیها‌السلام محتاج به تاریخ نیست، اولاً: خانمی در سنین جوانی، بلکه ابتدای آن، ثانیاً: با فاصله چند روزی از مرگ پدر و ثالثاً: مخفی بودن قبر مبارکش - همگی -، دلیل بر این است که وفات فاطمه زهرا علیها‌السلام طبیعی نبوده است و در آن موقع هم که جنگ مشرکان و کافران نبوده است که ایشان در آن سانحه وفات کرده باشند، بلکه انقلابی، بر علیه داستان خلافت بوده است.

نکته‌های آیه

نکته اول- دلالت کلمه ﴿قل﴾ است بر این که نخواستن مزدی غیر از دوستی خویشان، به دستور حق متعال بوده و ایشان از طرف حق متعال مامور بوده اند که چنین مطلبی را به مردم بگویند، چون ممکن است فایده‌هایی داشته باشد:

فایده اول- چون مورد، عمل خود نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است - جا دارد -، توهم این شود که اختیار با اوست. حق متعال به واسطه دستور دادن، این جهت را بگویند که ایشان، هیچ اختیاری در این عمل رسالت ندارند که مزد بگیرند، یا مزد نگیرند و هر دو باید به امر (مالک الملک) باشد. او باید دستور بدهد که مزد بگیر، یا نگیر و یا مزد شما چه باشد.

فایده دوم- اگر محول به خود ایشان بود، ممکن بود بعضی بگویند: ما می‌خواهیم



مزد بدهیم و ایشان هم از بعضی قبول بفرمایند و بعضی نیز بگویند: ما را از اجر رسالت (برئ الذمة)، [بدون بدهی] بفرما و ما نمی خواهیم دوستی در خویشان داشته باشیم، ولی با وجود این کلمه ﴿قل﴾ خدای متعال نیز طرف است.

از این جا معلوم می شود که پایمال کردن اجر رسالت، هم تزییع حق الهی است، هم تزییع حق رسول الله ﷺ است - چون مزد عمل اوست - و هم (بحسب ظاهر) تزییع حق خویشان رسول الله ﷺ می باشد.

فایده سوم - برای دفع این توهّم است - که این نفی و اثبات از طرف خود پیامبر ﷺ باشد و نه از جانب حق متعال - و شرح آن بدین گونه می باشد که ممکن است، زیر بار اجر رسالت نرفتن به دو علت باشد:

علت اول - این که واقعاً تصور شود: این پیشنهاد از جانب خود پیامبر ﷺ است و مربوط به مصالحی است که بنابر شناخت خودشان می باشد و با این که خداوند این تصور را در جای دیگر، رد کرده و فرموده: ﴿أطيعوا الله و أطيعوا الرسول﴾، [پیروی از خدا و پیامبر کنید]، ۴۳ و ﴿ما ينطق عن الهوى * إن هو إلا وحي يوحى﴾، [و از روی هوای نفس نمی گوید] نیست مگر این که آن - گفتار - سخن آسمانی است که اشاره و وحی می شود. ۴۴ و در این جا کلمه ﴿قل﴾ این توهّم را رد می کند و راه این خیال را می بندد. چنانچه همین معنا [دفع توهّم] در جای جای داستان غدیر وارد شده است، مانند:

۱- حضرت رسول ﷺ فرمود: جبرئیل چند مرتبه به من نازل شده که:

«ان اقوم فی هذا المشهد»، [در این مکان گواهی دادن بایستم] ۴۵.

۲ - در ضمن خطبه مناد دارد:

«ثم سكت ساعة والتفت عن يمينه ثم قال انشاء الله او على بن ابي طالب» بعد فرمود:

«ألا وائی قد ترکت فیکم امرین»، [سپس، ساعتی آرام گرفت و به سوی راست خود

نگاه کرد و فرمود: اگر خدا بخواهد، یا علی بن ابی طالب - این کار را انجام

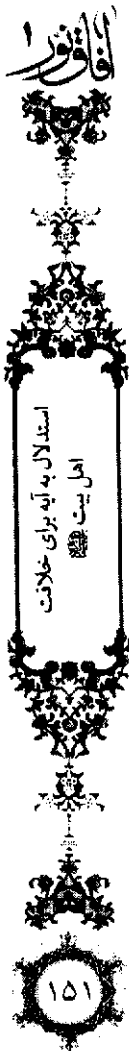
می دهد؛ سپس فرمود آگاه باشید، هر آینه، من در بین شما دو چیز را می گذارم] ۴۶.

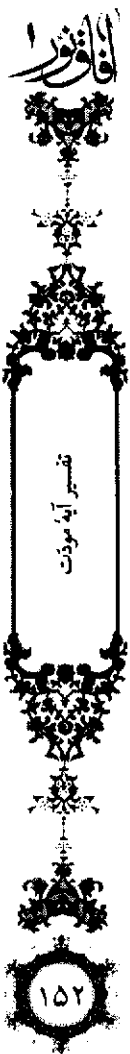
۳ - در بین همین خطبه دارد:

«نبأنی اللطیف الخبیر»، [خداوند لطیف و آگاه به من خیر داد] ۴۷.

۴ - آیه شریفه ﴿یا ایها الرسول بلّغ﴾ صراحت دارد که امر به تبلیغ و نزول خلافت

امیرالمؤمنین و دیگر امامان ﷺ از طرف خداست.





علت دوم - اصل نسبت دادن دروغ به خداست و در قبل گذشت که بعضی بدگمان شدند و با خود گفتند: «این مرد نظر دارد مردم را به طرف خویشان خود بکشاند که در حقیقت به خدا دروغ بسته است.» و حق متعال از دل آنان خبر داده و آیه شریفه ﴿أَمْ يَقُولُونَ افترى على الله كذباً﴾^{۴۸} نازل گردید، البته این خیال کفرآمیز، اگر رفع شدنی بوده و عنادی در بین نباشد، به همان اعجاز و اخبار از غیب و برملا کردن اسرار درونی آنان، از بین می رود و حق متعال به رحمت کامل خود، این سنخ تخیل را بر طرف فرمود.

خلاصه: اولاً: تخیل این که شاید واقعا از طرف خود پیامبر ﷺ بوده و اصلاً مربوط به وحی نباشد و خود پیامبر ﷺ هم این را قبول داشته باشد که مربوط به خدا نیست، بلکه پیشنهادی از طرف خود ایشان است، با کلمه شریفه ﴿قل﴾ پاسخ داده می شود و ثانیاً: انکار اصل راستگویی پیامبر ﷺ هم با ارائه معجزه و خبر دادن از اسرار درونی منافقین، پاسخ داده می شود و دیگر شبهه ای برای اهل انصاف باقی نمی ماند.

نکته دوم - واجب بودن دوستی اهل بیت بر مسلمانان - به عنوان اجر و مزد رسالت -، یک واجب تکلیفی محض نیست، زیرا اگر آن گونه بود، مثلاً می فرمود: «یجب علیکم ان تودوا القربی»، [بر شما واجب است که خویشان را دوست داشته باشید.] و این سنخ ایجاب، دارای فایده هایی است:

فایده اول - ارزش اصل اسلام با ارزش ولایت، همسانی می کند؛ برای این که اجرت، همان ارزش واقعی عمل است که در اجاره قرار می دهند، مگر این که ارزش آن را ندانند، چنانچه روایت معروف «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی»^{۴۹} این معنا را می رساند.

فایده دوم - هدف اصلی پیامبر اکرم ﷺ همان دوستی است که هدایت اسلامی به نتیجه برسد و بدین جهت می باشد که هدف اصلی اجیر، خود عمل نیست، بلکه حصول اجرت است.

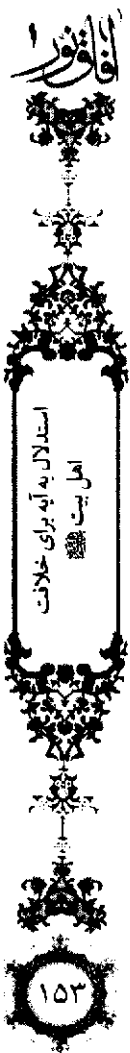
فایده سوم - اگر اجرت نرسد، حق دارد نتیجه عمل خود را نهد و بنابراین در ترک ولایت، خطر عدول از اسلام می باشد و یا نتیجه ای - که همان بشارت به بهشت باشد - را در بر ندارد.

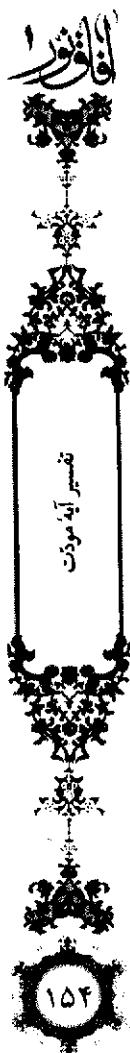
فایده چهارم - چنانچه گذشت در کلمه شریفه ﴿قل﴾ نکته این بود که هم خدا حق دادن این اجرت را دارد و هم پیامبر ﷺ نیز چنین حقی را دارد؛ به جهت این که اجرت عمل ایشان است. پس از طرف خدا، دو اقتضا موجود است: یکی این که مقتضای اراده

خداوندی است و باید این استیجار، عمل شود و دیگری، پس از ثابت شدن حق برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، باز خدا امر به دادن اجرت - از باب وجوب ادای حق - می فرماید .

نکته سوم - خداوند متعال فرمود: ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ و فرمود: «مودت ذوی القربی» که شاید برای این علت باشد که بفهماند: عشق و علاقه خود را محصور در این دایره قرار بده، مانند: این که گفته شود: مورد علاقه خود را درباره زمامدار امور مسلمانان، قرار بده و معنایش این است: دیگر کاری به نسبت، یا لیاقت، یا شرافت و یا علم او نداشته باش؛ هر کس زمام امور مسلمانان را به دست گرفت، به او علاقه داشته باش، چه عمر، چه عثمان، چه علی رضی الله عنه، چه یزید و چه امام حسین رضی الله عنه باشد و یا اگر گفته شود: مورد علاقه خود را منصب و صفت فقاہت قرار بده، معنایش این است: هر کس که فقیه است از او بهره ببر، چه امام صادق، چه ابی حنیفه و چه ابی یوسف باشد. بنابراین جمله «إِلَّا الْمَوَدَّةَ لَدَى الْقُرْبَى» دلالت بر حصر نمی کند و ممکن است انسان به کسان دیگر دل ببندد. اجر رسالت در این است که علاقه، دلبستگی و سر سپردگی مسلمانان، منحصر به خاندان رسالت باشد (همان مطلبی که در صفحه های ۱۴۶ و ۱۴۴ این نوشتار گذشت)، یعنی: کسانی که متکفل راهنمایی مردم هستند، نه همه خاندان رسالت، مانند این که مقصود از آل عباس، یا قاجاریه و یا زندیه، سلطانهای آنها هستند. اما نسبت به این که فرموده: «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي ذِي الْقُرْبَى» روشن است که آنچه در آیه شریفه آمده، تاکید زیاد دارد که شخص مدخلیت ندارد؛ بلکه اساس، انتساب به رسول الله صلی الله علیه و آله است، مانند این که اگر گفته شود: علم، یا فقه را محترم بشمار، روشنتر است تا آن که بفرماید: عالم را محترم بشمار و ممکن است مقصود این باشد که دوستی و دلبستگی خود را منحصر به کسانی کن که صفت خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله در آنها به قدری ظاهر است که گویا موجودی، جز انتساب به آن بزرگوار نیستند که از قبیل (یزید عدل) باشد (والله العالم) و در صورتی که همان مطلب با کلمه «فِي الْقُرْبَى»^۱، به روشنی و بدون داشتن «ذی» رسانده شود، دیگر کلمه «ذی» زیادی بودن مورد می شود.

این گونه نکته ها و ریزه کاریهای قرآن کریم است که انسان یقین می کند از طرف حق متعال بوده و تالیف یک نفر امّی تربیت شده در محیط بی سوادى، بی معارفی و دور از هر گونه معرفت نمی باشد. *





۱. شوری/۴۲/۲۲ و ۲۳.
۲. بحار، ج ۲، ص ۲۲۶؛ ج ۲۳، ص ۱۱۸، ص ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۴۵ و ۱۴۷؛ ج ۲۵، ص ۳۳۷؛ ج ۳۵، ص ۱۸۴؛ ج ۳۶، ص ۳۳۱، ۳۳۸، ج ۲۷، ص ۱۶۸.
۳. لسان العرب، ج ۱، ص ۶۶۵ و المنجد، مادة قرب.
۴. مجادله/۵۸/۲۲.
۵. آل عمران/۳/۳۱.
۶. بقره/۲/۲۸.
۷. فاطر/۳۵/۳۹.
۸. شعراء/۲۶/۲۱۴.
۹. انعام/۶/۲۱.
۱۰. ص/۳۸/۸۶.
۱۱. فرقان/۲۵/۵۷.
۱۲. سبأ/۳۴/۴۷.
۱۳. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه.
۱۴. فرقان/۲۵/۲۹-۲۷.
۱۵. حجر/۱۵/۷۵ و ۷۶.
۱۶. دلائل الصدق، ج ۲، ص ۱۲۱-۱۱۹.
۱۷. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۴۴.
۱۸. دلائل الصدق، ج ۲، ص ۱۲۱.
۱۹. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۸۷.
۲۰. همان.
۲۱. دلائل الصدق، ج ۲، ص ۱۲۲.
۲۲. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۸۹.
۲۳. شوری/۴۲/۲۴.
۲۴. شوری/۴۲/۲۵.
۲۵. دلائل الصدق، ج ۲، ص ۱۲۳-۱۱۹.
۲۶. این روایات در کتابهای دیگر نیز می‌باشد، مانند: ۱- تفسیر طبری، ج ۱۳، ص ۳۱. ۲- ذخائر العقبی، ص ۳۳، ۶۳ و ۲۳۹. ۳- کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۵-۹۳. ۴- مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۰۳ و ج ۹، ص ۱۶۸. ۲۷. مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۲۲۹ و ۲۸۶.
۲۸. تفسیر ثعلبی (این تفسیر چاپ نشده و نسخه خطی آن در یمن موجود است و میکروفیلم آن در کتابخانه آیه الله العظمی نجفی مرعشی قم است و در کتابهای دلائل الصدق، الصواعق المحرقة، فرائد السمطين، احقاق الحق و غیره به این نشانی اشاره شده است).
۲۹. تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۱۹.
۳۰. تفسیر الدر المنثور، ج ۷، ص ۳۴۸.
۳۱. ينابيع المودة، ج ۱، ص ۱۲۴ و ۱۲.
۳۲. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۴۴ و ج ۳، ص ۱۷۲.
۳۳. تفسیر الوسيط، ج ۴، ص ۵۲.
۳۴. حلیة الأولیاء، ج ۳، ص ۲۰.
۳۵. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۳، ح ۳۵۹.
۳۶. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۸۷-۵۰۳.
۳۷. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۴۴ و ج ۳، ص ۱۷۲.
۳۸. الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۳۵.
۳۹. مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۱۰۷.
۴۰. بقره/۲/۱۳۸.
۴۱. در صفحه‌های ۱۴۳ و ۱۴۴ این نوشتار، جوابها آمده است.
۴۲. دیوان حافظ، ص ۲۶۶.
۴۳. نساء/۴/۵۹.
۴۴. نجم/۵۳/۳ و ۴.
۴۵. الغدير، ج ۱، ص ۲۱۵.
۴۶. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷۲.
۴۷. همان.
۴۸. شوری/۴۲/۲۴.
۴۹. نشانیهای این روایت در همین صفحه (پی نوشت شماره ۲) آمده است.
- * ذکر مصیبت امام حسین علیه السلام
- این قسمت را به نام حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام به پایان می‌بریم، چنانچه تقریر منبری آن چنین بود: از جریان فاطمه

زهر^{علیه السلام} معلوم شد که اصل شهادت در خاندان رسالت، مطلب بدون سابقه‌ای نبوده است، برای این که آن حضرت شهید شد، محسن ایشان شهید شد، امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} شهید شد و خودش - در نامه مالک اشتر [نهج البلاغه فیض الاسلام، عبده و صحیحی الصالح، نامه ۵۳، قسمت آخر] -، شهادت را برای خود خواسته است. حضرت امام حسن^{علیه السلام} نیز شهید شد، اما داستان کربلا دو ویژگی دارد: یکی اسارت خاندان رسالت و دیگری، جدا کردن سرهای شهدا و گرداندن در شهرها، تا بردن به شام و مجلس یزید و آن اهانتها.

در کتاب ارشاد شیخ مفید (علیه الرحمه) این گونه آمده: «در همان موقع که خاندان حضرت امام حسین^{علیه السلام} در کوفه بودند، ابن زیاد به مسجد رفت و در ضمن سخنرانی به امام امیرالمؤمنین و امام حسین^{علیه السلام} نامزایان گفت: عبدالله بن عقیف که از بزرگان شیعیان امیرالمؤمنین^{علیه السلام} و از هر دو چشم نابینا شده بود (یک چشمش در جنگ جمل و چشم راستش در واقعه صفین از دست رفته و به این مناسبت، ملازم عبادت، دعا و مسجد بود)، طاقت نیارود و نامزایان را جواب گفت و به یزید بد گویی کرد. عبدالله دستور داد او را بگیرند. عبدالله بن عقیف، طائفه (آزد) را به یاری خود طلبید. آنان او را از دست سربازان و نوکرهای ابن زیاد نجات دادند، ولی ابن زیاد که دست بردار نبود، شب فرستاد و او را آوردند و کشتند و جسد شریفش را در زمین شوره زاری به دار آویختند. فردا صبح از شدت غرور، خودخواهی و اظهار قدرت و جسارت، امر کرد مگر مبارک امام حسین^{علیه السلام} را در تمام محله‌ها و قبیله‌های کوفه بگردانند. در این هنگام یزید بن ارقم - که از اصحاب حضرت رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} و از قاریان مسلمانان بود و در اواخر عمر در کوفه اقامت داشت -، در بالا خانه منزل خود نشسته بود؛ می‌گوید: دیدم که سر مبارک حضرت حسین بن علی^{علیه السلام} بر نوک نیزه است. محازی بالا خانه من که رسید، شنیدم که می‌خواند: «أم حسبت أن أصحاب الکهف والرقیم کانتوا من آیاتنا عجبا»، [مگر پنداشتی که یاران غار - کهف - و آن سنگ

نیشته - رقیم - از نشانه‌های شگفتاور ما بوده‌اند؟]، [کهف/ ۹/ ۱۸] به خدا قسم موهای تنم راست شد و با صدای بلند گفتم: به خدا قسم؛ داستان سر تو، عجیبتر و باز عجیبتر است»، [شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۴۴ و ۲۴۵، ج اعلمی بیروت].

این عجب نیست که مرد مسلمانی از اصحاب حضرت رسول^{صلی الله علیه و آله} باشد و چنین گوش ملکوتی داشته باشد که قرآن خواندن سر بریده امام [معصوم] را به گوش خود بشنود.

این حجر در کتاب «الصواعق المحرقة» آورده است:

«سر مطهر [امام حسین^{علیه السلام}] در بین راه شام به دیر راهب رسید. راهب صاحب دیر، سر را از نگاهبانان در مقابل دادن پول هنگفتی امانت گرفت. سر را شست، خوشبو گردانید و تا صبح گریه کرد و صبح مسلمان شده»، [الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۵۸۱].

(آیا چه مشاهده کرد که این عمل را انجام داد؟ خدا می‌داند؛ برای این که می‌دید: نوری از سر مطهر تا آسمان بلند است).

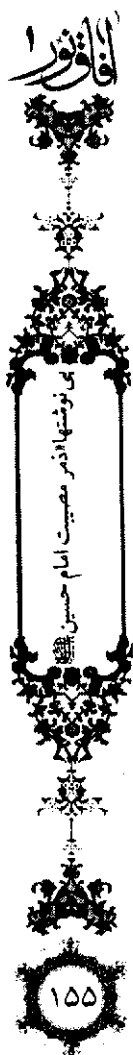
البته کسانی که دور از معنویات هستند از این امور خلاف عادت، تعجب کرده و یا باور ندارند، ولی حقیقت دارد. تمام کارهای خدا عجیب است. مگر موجود زنده را - مانند: درخت - از دانه یا هسته بیرون آوردن و پر و بال دادن و نیز از چوب و برگ، میوه‌ای مانند: انار، یا پرتقال بیرون آوردن، عجیب نیست؟ آری، اینها عادی شده و امور دیگر، غیر عادی است، ولی از لحاظ تاثیر و تاثر و علیت و معلولیت عجیب است و پیداست که خدا این کارها را انجام می‌دهد، نه آب و گل و درخت و برگ.

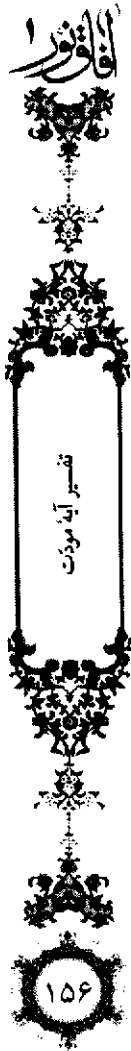
جانور از نطفه می‌کند شکر از نی

برگ تر از چوب خشک و چشمه زخارا

[کلیات سعدی، غزلیات، غزل اول ص ۳۷۸].

یکی از اساتید محترم موثق [حوزه علمیه] - که فعلاً در حال حیات است -، [به من گفت]: آقای میرزا فضل علی قزوینی - که بسیار مرد محترم و متدینی بود و حقیر ایشان را در قم دیده بودم و از علما و اعیان قزوین بود و (ظاهراً) یک دوره





هم وکیل مجلس شورا بوده است و اهل سیر و سلوک به دعا و عبادت بوده است. برای آن استاد معظم نقل کرده که: «در ویشی در مشهد مقدس، مقابل گنبد حضرت علی بن موسی علیه السلام نشسته بود و من نزد او بودم، چپ خود را به دست من داد و گفت: سیری بکنیم. من همین که چپ را گرفتم و در دستم بود، بدون آن که [آن را] بکشم [دیدم]، نوری از گنبد مطهر به آسمان بلند بود. وقتی که چپ را گرفتم، مکاشفه تمام شد»، [این داستان به گونه مفصل در مصاحبه مرحوم آقای حاج شیخ محمود شریعت مهدوی در مجله

حوزه، شماره ۷۸، ص ۱۹ آمده است]، [حجة الاسلام والمسلمین آقای شیخ حسین رضوانی در حاشیه نسخه خطی مرحوم استاد چنین نوشته اند: این داستان را مرحوم استاد (قدس سره) در سخنرانی تابستان ماه جمادی الثانی سال ۱۳۹۶ هـ. ق. بالای پشت بام مسجد امام حسن عسکری قم از بعضی بزرگان نقل فرمودند. بعد از تمام شدن مجلس در دالان ورودی مسجد از خدمتشان سؤال کردم: آن بزرگی که شما این داستان را از او نقل فرمودید، کیست؟ فرمودند: امام خمینی (قدس سره) بود].



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی